

رودکی نابغه اندرزگو

رضا مصطفوی سبزواری*

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

چکیده

بعضی پژوهش‌گران والامقام آثار رودکی او را «اکمه» یعنی کور مادرزاد دانسته‌اند. نگارنده این سطور می‌خواهد این نکته را ابراز دارد که اگر او بنا بر تحقیق آنان کور مادرزاد بوده باشد، بنابر دلایل مستند باید یکی از بزرگترین نوابغ جهان باشد و این نبوغ و فراست او تا بدان پایه است که ارکان حکومت سامانی برای بازگردانیدن امیر بخارا به بخارا، از رودکی استمداد می‌کنند و او اجابت می‌کند و البته توفیق می‌یابد.

نگارنده در بخش دوم مقاله، موازین تربیتی رودکی را مورد بحث و مذاقه قرار می‌دهد و باورهای رودکی را در این زمینه می‌کاود و بدانجا می‌رسد که «پدر شعر فارسی» چگونه می‌تواند به شایسته‌ترین صورت ممکن - همچون پدری مشفق و مهربان - تجربه‌های زندگی خود را از سر اخلاص و بی‌ریا به گونه‌ای استادانه به خوانندگان خود منتقل کند. اندرزهایی که تا دنیا باقی است ماندگار خواهد ماند.

کلیدواژه‌ها: نبوغ ذاتی، اندرزهای تربیتی، تشبیهات شعری، کوری رودکی.

*. E-mail: r_m_s@gmail.com

مقدمه

بحث و گفتگو درباره ویژگی‌ها، شخصیت یا وقایع زندگی شاعران، ادیبان و نوابغ در هر کشور و سرزمینی که بوده باشند، می‌تواند روشنگر بسیاری مسائل اجتماعی جامعه آنان باشد و گوشه‌هایی از تاریخ زندگانی آنان را باز نماید. نیز نقد علمی و بررسی آثار آنان می‌تواند اطلاعات ارزنده‌ای در خصوص شناخت بیشترشان به‌دست دهد و شخصیت راستین آنها را بنمایاند. در گفتاری که در پی می‌آید، دو ویژگی بارز زندگی پدر شعر فارسی - یعنی نبوغ ذاتی او و نیز نقش تربیتی‌اش - بر اساس اشعار باقی مانده او مورد بحث و مذاقه قرار می‌گیرد.

بحث و بررسی موضوع

بعضی از پژوهش‌گران و تذکره‌نویسان مانند محمد عوفی در «قدیم‌ترین و منظم‌ترین تذکره معلوم و موجود شعرای پارسی زبان» (عوفی، ۱۳۶۱: ۱۴) یعنی لباب الالباب از میان قدما، و همچنین محققان معاصر مانند استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر در مقاله «متمم خود بر این موضوع پای افشوده‌اند که رودکی به صورت مادرزادی «اکمه» (همان: ۴۹۳) و نابینا بوده است (فروزانفر: ۱۲ و ۱۱). نگارنده در این مقاله کوشیده است تا ثابت کند که اگر آنچه آنان گفته‌اند، به تحقیق درست باشد، پس رودکی یک «نابغه» است که دلایل این نبوغ با شواهد معتبر در این وجیزه بشرح بازنموده شده است.

بخش دوم مقاله به یکی از موضوع‌های پیشنهادی فراخوان همایش بین‌المللی رودکی اختصاص یافته است - یعنی «تعلیم و تربیت در اشعار رودکی» و باورهای او در این خصوص - تا دیدگاه‌های رودکی را که در ارتباط با تعلیم و تربیت به‌صورت اندرزهایی سودمند و ماندگار و زنده برای همه ادوار تاریخ و همه جای جهان بیان گردیده، بپژوهد.

در پایان به این نتیجه رسیده که پدر شعر فارسی تنها پدر شعر فارسی نیست بلکه نابغه‌ای است جهانی و نیز چونان پدری که می‌کوشد همه تجربه‌ها و آموزه‌های زندگی خود را که ره‌آورد عمرش محسوب می‌گردد، «آزاد وار» و رایگان در طبق اخلاص آن‌هم در قالب ابیاتی ماندنی بر فرزندان خود نثار کند. مهم این است که نابغه‌ای مانند رودکی از همه رویدادهای زندگی برای بهره‌گیری در راه این هدف متعالی سود می‌جوید که البته این «نیکو نگرستن» او به زندگی نیز خود «نبوغی» دیگر است.

زمانه را چون نگری سر به سر همه پندست	زمانه پنددی آزاد وار داد مرا
بسا کسا که به روز تو آرزومندست	به روز نیک کسان گفت: تا تو غم نخوری

زمانه گفت مرا: خشم خویش دار نگاه / که را زبان نه به بندست پای در بندست
(رودکی، ۱۳۸۵: ۷۱)

مجسم کنید انسانی که نمی‌تواند هیچ چیز جهان را ببیند و در تیرگی وحشتناک دنیای تاریک نایبایی به سر می‌برد و تنها از راه شنیدن و درک هستی‌های زندگی و دریافت ذهنی شکل و اندازه و رنگ آنها، آن همه توصیفات دل‌پذیر را می‌آفریند و زیباتر از آنچه بینایان گفته و توصیف کرده‌اند، وصف می‌کند؛ به حق باید او را «نابغه» روزگار دانست.
به تشبیهات ابیات زیر بنگریم:

خورشید را ز ابر دمد روی گاه گاه / چونان حصارای ای که گذر دارد از رقیب
(همان: ۶۸)

یا:

لاله میان کِشت بخندد همی ز دور / چون پنجهٔ عروس به حنا شده خضیب
(همان: ۶۹)

یا:

وان زخندان به سیب ماند راست / اگر از مشک خال دارد سیب
(همان: ۷۰)

یا:

زان عقیقین می، که هر که بدید / از عقیق گداخته نشناخت
هر دو یک گوهرند لیک به طبع / این بیفسرد و آن دگر بگداخت
نابسوده دو دست رنگین کرد / ناچشیده به تارک اندر تاخت
(همان: ۷۰)

دقت در تشبیهات یاد شده یا از شاعری دقیق و بینا برمی‌آید - که رودکی بنا به تحقیق منابع یاد شده - که به دو مورد از قدیم و جدید اشاره شد- بینا نبوده و از دیدن همهٔ آنچه وصف کرده و ذکرش گذشت، محروم بوده است- و یا از درک و دریافت نابغه‌ای با هوش و استعداد خدادادی و باریک بینی فوق‌العاده فطری - که باید به مدد همان نبوغ ذاتی او حاصل شده باشد- امکان پذیر می‌گردد؛ چنین نابغه‌ای باید مفهوم خورشید ونور، پنجهٔ «عروس به حنا

شده خضیب»، زنخدان سیبمانند و خال مشکین دار، می عقیقین و نیز عقیقی را که به حالت مایع درآمده باشد و دستی را که رنگین شده باشد، نادیده مجسم کند و دریابد. یادآوری می شود که در کوربودن رودکی با قراین و شواهد موجود هیچ جای تردید نیست و حتی بزرگان و معتمدان نزدیک به روزگار او مانند دقیقی و ناصر خسرو نیز نابینا بودن او را تایید کرده اند؛ دقیقی می گوید:

استاد شهید زنده بایستی و آن شاعر تیره چشم روشن بین
(دقیقی، ۱۳۴۲: ۱۰۶)

و ناصر خسرو سراید:

اشعار زهد و پند بسی گفتست آن تیره چشم شاعر روشن بین
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۹۰)

بی گمان اگر کسی بتواند بدون داشتن چشم دنیا را ببیند و بدان زیبایی مظاهر گوناگون و ظرایف ملموس و محسوس آنرا تیزبینانه ذره بینی کند و بکاود و بخوبی توصیف کند، باید در ردیف نوابغ روزگار باشد.

شگفت تر آن که شاعری نابینا به دلیل همین نبوغ و فراست توانسته است تا بدان پایگاه در جامعه خویش شهرت یابد که حتی مورد قبول صاحب مناصب و دولت مردان و دانشوران وقت نیز قرار گیرد و برترین شاعر زمان خود محسوب گردد و تذکره نویسانی مانند حمدالله مستوفی، دولت شاه سمرقندی و آذر بیگدلی، مؤلف *آتشکده*، او را بزرگترین شاعر زبان فارسی به شمار آورند و عوفی در *لباب اللباب* درباره او بنویسد: «اَکَمَه بود اما خاطرش غیرت خورشید و ماه بود، بصر نداشت اما بصیرت داشت. مکفوفی بود اسرار لطایف بر وی مکشوف، محجوبی بود از غایت لطف طبع محبوب، چشم ظاهر بسته داشت اما چشمه باطن گشاده» (عوفی، ۱۳۶۱: ۴۹۳) و در جای دیگر گوید: «سه کس از شعرا در سه دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند چنانکه کس را آن مرتبه میسر نبود یکی رودکی در عهد سامانیان...» (همان: ۵۵۶) و شگفت تر از همه این که حتی رقیبان رودکی و شاعرانی چون ابوزراعۀ معمری جرجانی که با تحریک ممدوحان می خواهد شعری بسراید و به رقابت با رودکی موظف و مأمور می شود که «شعر چون رودکی گویی؟»، در پاسخ امیر خراسان به این حقیقت اعتراف می کند که رودکی با نداشتن چشم جهان را در می یابد (یعنی مثلاً نبوغ ذاتی دارد) و حال آن که من بینایم یعنی از نبوغ او بی بهره ام.

اگر به کوری چشم او بیافت گیتی را ز بهر گیتی من کور بود نتوانم
(همان: ۴۹۷)

دیگر این که اگر نابینایی بتواند در حکومتی گسترده مانند سامانیان چندان نفوذ یابد که به گفته نظامی عروضی ارکان چنان حکومتی برای برانگیختن امیر بخارا برای بازگشتن به بخارا از او استمداد کنند و او به این عمل توفیق یابد، باید او را به حق نابغه دانست و شگفتا که هنر او در بازگرداندن امیر به بخارا چندان موفقیت آمیز بود که حق الزحمه هنر او را که پنج هزار دینار بود به ده هزار دینار افزایش دادند؛ نظامی عروضی هم شهری رودکی می نویسد:

سران لشکر و مهتران ملک به نزدیک استاد ابو عبدالله رودکی رفتند و از ندما
پادشاه هیچ کس محتشم تر و مقبول القول تر از او نبود. گفتند: پنج هزار دینار ترا
خدمت کنیم اگر صنعتی بکنی که پادشاه ازین خاک حرکت کند که دل های ما
آرزوی فرزند همی برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی برآید. رودکی قبول کرد که
نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته؛ دانست که به نثر با او درنگیرد؛ روی به
نظم آورد و قصیده ای بگفت به مطلع:

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی

میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید امیر چنان منفعّل گشت که از تخت فرود آمد و
بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد و روی به بخارا نهاد چنان که رانین و موزه
تا دو فرسنگ در پی امیر بردند و آن جا در پای کرد و عنان تا بخارا هیچ جای
بازنگرفت و رودکی آن پنج هزار دینار مضاعف از لشکر بستد. (نظامی عروضی،
۱۹۰۹: ۳۳)

آری رودکی نابغه دوران است. اگر شاعر بلندآوازه ای مانند ناصر خسرو که مبالغه گوی و مدّاح
و متملّق نیست و «سخن هم درپای خوکان» نمی ریزد و به خلاف حق و حقیقت سخن
نمی گوید، خود را به رودکی همانند و بدین همانندی فخر می کند، دلیل نهایت علو مرتبه
رودکی تواند بود:

جان را ز بهر مدحت آل رسول گه رودکی و گاهی حسان کنم

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۳۷۲)

عجبا و شگفتا که شاعری که چشم ندارد و بنابراین مفهوم «دیدن» را نباید بتواند درک کند،
به قدرت نبوغ خود بزرگترین ویژگی چشم را که همان «دیدن» است، هنگام سرودن مرثیه ای
برای شهید بلخی شاعر و متکلم و حکیم قرن چهارم (متوفی ۳۲۵) چنین باز می نماید:

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

(رودکی، ۱۳۸۵: ۹۴)

به‌راستی هم چه‌گونه ممکن است چشم نداشت ولی زیبایی‌ها را توصیف کرد؟ و چطور امکان دارد کسی معشوق را به زیبایی‌های ندیده، توصیف کند و غزل‌هایی چنان لبریز از حسن و زیبایی معشوق بگوید که شاعری همچون عنصری ملک‌الشعراى غزنویان که خود در توصیف چیره‌دست است، اعتراف کند که به «باریک‌وهم» هم نمی‌توان به پای رودکی و غزل‌های او رسید:

غزل رودکی‌وار نیکو بود غزل‌های من رودکی‌وار نیست
اگر چه بکوشم به باریک‌وهم بدین پرده اندر مرا بار نیست

(عنصری، ۱۳۴۲: ۳۰۳)

درک روشنایی روز برای یک نابینا که روز و شب برایش یکسان است، فقط می‌تواند نشأت گرفته از نبوغ او باشد:

ای مایه خوبی و نیک نامی روزم ندهد بی تو روشنایی

(رودکی، ۱۳۸۵: ۱۵۲)

تشخیص گونه برافروخته و لعل‌گون و چشم‌های سحرآمیز و شوخ و شنگ و خوشگل و ظریف، چه‌گونه با بی‌چشمی و ندیدن میسر می‌گردد؟

پیشم آمد بامدادان دلبر از راه شکوخ^۱ با دو رخ از شرم لعل و با دو چشم از سحر شوخ
آستین بگرفتمش، گفتم که: مهمان من‌ای داد پوشیده جوابم: مورد و انجیر و کلوخ

(همان: ۴-۷۳)

زیبایی‌ها و آرایش‌های عجیب بهاری و تشبیهات ظریف چشم‌پسند برای کسی که از نعمت دیدن محروم است، چه‌گونه می‌تواند جز با بهره‌گیری از نبوغ ذاتی و دریافت و درک آن با استمداد از همان نبوغ مفهوم داشته باشد؟

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
و یا:

آن صحن چمن که از دم دی گفتمی: دم گرگ یا پلنگست
اکنون ز بهار مانوی طبع پر نقش و نگار همچو ژنگست

(همان: ۷۲)

اما درباره موضوع دوم این مقاله یعنی اندرزگویی رودکی باید بگویم پدر شعر فارسی پدر مشفق و ناصحی نیز هست که همواره و در هر مورد می‌کوشد تا تجربه‌های زندگی خود را به

بهترین صورت ممکن بی‌ریا به خوانندگان خود منتقل کند و مهم این است که این پندهای اخلاقی چندان اصیل و ریشه‌دار و برگرفته از تجربه‌های سالیان عمر اوست که همواره ماندگار خواهد ماند.

از آموزه‌های تربیتی ارزشمند رودکی یکی این است که می‌گوید: هرگز برای دستیابی به مرتبه و پایگاه دیگران غم مخور و خود را اندوهناک مساز و قدر خود و جایگاه و نعمت‌های موجود خود را بشناس و بدان که «بسا کسا که به روز تو آرزومند است.» (همان: ۷۱) راستی هم رضایت به موجود و قدر دانستن آنچه فعلاً برایت وجود دارد و البته کوشیدن برای بهتر از آن، یکی از خوشبختی‌هاست و خویشتن‌داری از خشم و به تعبیر رودکی «خشم خود را نگاه داشتن»^۲ و دوری‌گزیدن از درون‌پریشی‌ها، خود نعمتی دیگر است که باید آن‌را در خود تقویت کرد.

رودکی بر این باور است که بهترین پنددهنده و آموزگار، روزگارست و کسی که از تجربه‌های زندگی پند نیاموزد از هیچ آموزنده دیگری پندی نخواهد آموخت.

هر که نامُخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

(رودکی، ۱۳۸۵: ۱۵۳)

از پندهای ارزنده رودکی دوری‌گزیدن از نامردمانی است که در جهت ریاکاری شهرت و آوازه خود را دامی برای دیگران در راه رسیدن به هدف‌های خود می‌نهند. آنان باید بدانند که خود روزی در آن دام پنهان گرفتار خواهند شد:

به نام نیک تو، خواجه فریفته نشوم که نام نیک تو دامست و زرق مر نان را

کسی که دام کند نام نیک از پی نان یقین بدان تو که دامست نانش مر جان را

(همان: ۶۷)

رودکی نیک‌بختی را در آن می‌داند که شخص، خود از آنچه دارد، بهره‌برگیرد و به دیگران نیز ببخشد نه اینکه بیاندوزد و بگذارد و برود:

نیک‌بخت آن کسی که داد و بخورد شوربخت آن که او نخورد و نداد

(همان: ۷۴)

رودکی بر این اصل یادشده چندان اعتقاد دارد که در جای دیگر نیز این موضوع را یادآوری می‌کند که مهتران جهان همه مُردند و از همه نعمتهای این جهانی سهم آنان تنها بخشی است که خوردند و پوشیدند و یا به دیگران بخشیدند:

بود از نعمت آن چه پوشیدند و آن چه دادند و آن چه را خوردند

(همان: ۸۱)

رودکی خوشبختی را در چهار چیز خلاصه می‌کند و بر این باور است که هر که پروردگارش آن چهار نعمت را به او ارزانی داشته باید همواره شاد باشد و هیچ دل مشغولی و دغدغه‌ای نداشته باشد:

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد
هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد
تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

(همان: ۷۵)

اما رودکی پیامی هم دارد برای آنان که بر گذشته افسوس می‌خورند و همواره در درون اشک ماتم می‌ریزند و با این افسوس‌های نَبْهَره، آینده خود را نیز تباہ می‌کنند:

ای آن که غمگنی و سزاواری
رفت آن که رفت و آمد آنک آمد
و ندر نهان سرشک همی باری
هموار کرد خواهی گیتی را؟
بود آن که بود، خیره چه غم داری؟
مستی مکن که نشنود او مُستی زاری
گیتی است کی پذیرد همواری!
شو تا قیامت آید، زاری کن
مکن که نشنود او مُستی زاری
آزار بیش زین گردون بینی
کی رفته را به زاری باز آری؟
آزار بیش زین گردون بینی
گذر تو به هر بهانه بی‌آزاری
فضل و بزرگ مردی و سالاری
اندر بسای سخت پدید آرند

(همان: ۱۱۲-۱۱۱)

از جمله سفارش‌های بزرگان در زمینه حکمت عملی «قناعت» است و رضایت به موجود و داده حق و دوری‌گزیدن از زیاده‌خواهی‌ها و تکلف‌ها و ضمناً عنایت به فرودستان و نه زبردستان که البته در این خصوص حدیثی نیز داریم که: *أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ هُوَ دُونَكُمْ وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ هُوَ فَوْقَكُمْ* (غزالی، بی تا: ۱۵۹).

با داده قناعت کن و باداد بزی
در بندِ تکلف مشو، آزاد بزی
در به ز خودی نظر مکن، غصه مخور
در کم ز خودی نظر کن و شاد بزی

(رودکی، ۱۳۸۵: ۱۲۵)

تشویق به دانش و دانش‌اندوزی که البته در همه جوامع بشری همواره مورد عنایت ناصحان بوده است و به گونه‌های گوناگون آن را ستوده‌اند، مورد توجه رودکی نیز بوده است و ضرورت و اهمیت و نقش دانش و فرهنگ را در زندگی انسان‌ها به‌روشنی باز نموده است:

تا جهان بود از سر آدم فراز کس نبود از راز دانش بی نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان راز دانش را به هر گونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند تا به سنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشنست وز همه بدبر تن تو جوشنست

(همان: ۱۵۶)

رودکی فرهنگ را به منزله گنجی می‌داند که باید به آن دست یازید:

هیچ گنجی نیست از فرهنگ به تا توانی رو هوا زی گنج نه

(همان: ۱۶۷)

نتیجه

نگارنده از بحث‌های خود چنین نتیجه می‌گیرد که همین اشعار اندکِ بازمانده از رودکی می‌نمایند که او را باید یک نابغه جهانی به‌شمار آورد و با توجه به این که او طبق بررسی و تحقیق بعضی محققان از نعمت بینایی محروم و کور مادرزاد بوده است، نیوغی ذاتی داشته است و دلایل و شواهدی که از سوی نگارنده بیان گردیده دلیل این مدعاست.

دو دیگر بررسی اندرزهای ماندگار و همه‌جانبه و فراگیر رودکی است که تا روزگار باقی است ماندگار خواهد ماند و بر پیشانی روزگار خواهد درخشید.

پی‌نوشت

۱. شکوخ، اشکوخ، از مصدر شکوخیدن و اشکوخیدن به معنای لغزیدن، به سر درآمدن، خزیدن، کسی که پایش به چیزی اندر آید و قدری به سر اندر شود؛ پس گویند شکوخید (اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۸۰)

۲. «زمانه گفت مرا: خشم خویش دار نگاه» (رودکی، ۱۳۸۵: ۷۱)

کتاب‌نامه

اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۳۶). لغت فارس. به تصحیح دکتر دبیرسیاقی. تهران: طهوری.

- براون، ادوارد. (۱۳۶۱). *مقدمه لباب الالباب نیمه اول*. به کوشش محمد عباسی. تهران: کتابفروشی فخر رازی.
- خلف تبریزی، محمد بن حسین. (۱۳۴۲). *برهان قاطع*. به تصحیح دکتر محمد معین. تهران: ابن سینا.
- دقیقی طوسی. (۱۳۴۲). *دیوان*. گردآورنده دکتر محمد دبیر سیاقی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- رودکی سمرقندی، ابوعبدالله. (۱۳۸۵). *دیوان*. براساس نسخه استاد سعید نفیسی و براگینسکی. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- فروزانفر، بدیع الزمان. مقاله «شعر و شاعری رودکی». *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، ضمیمه شماره سوم و چهارم، سال ششم.
- قبادیانی مروزی، ناصر خسرو. (۱۳۷۰). *دیوان*. به تصحیح استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عوفی، محمد. (۱۳۶۱). *تذکره لباب الالباب*. بر اساس چاپ پروفیسور ادوارد براون، با مقدمه علامه قزوینی. تهران: کتابفروشی فخر رازی.
- نظامی عروضی سمرقندی. (۱۹۰۹ م). *چهار مقاله*. به سعی و اهتمام علامه قزوینی. تهران: کتابفروشی اشراقی.
- عنصری بلخی. (۱۳۴۲). *دیوان*. به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- غزالی، محمد. (بی تا). *احیاء علوم الدین*. طبع مصر، ج ۲.